

کشتی جنگ و قشون بدهند و اخراجات آن را موافق برآورد آن وقت قطع و فصل کنند و بازیافت نمایند و کشتیهای مذکور بر آن خورها و لنگرگاهها عبور کند که امنای دولت علیه ایران نشان دهند و از جای دیگر بی‌رخصت و ضرورت عبور ننمایند.

و این عهدنامه به توسط میرزا شفیع صدراعظم و نایب الوزراء قایم مقام و معتمد الدوله میرزا عبدالوهاب منشی الممالک وکلای دولت علیه ایران با مستر موریه نایب سرگوراوزلی بارونت سفیر بزرگ دولت بهیه انگلیس که در این اوقات ایلچی جدید بود نوشته و مقرر و از طرفین نسخه برداشتند و در خاتمه نوشتند:

ما که وکلای حضرتین علیتین می‌باشیم این عهدنامه مفصله را که سابقاً فی مابین وکلای دولتین علیتین به فصول دوازده گانه نگارش یافته حال به تغییرات چند که منافی دوستی و یک جهتی دولتین علیتین نبود و به صلاح حضرتین انساب می‌نمود در فصول یازده گانه تبیین و تقریر و تحریر کرده دستخط و مهر گذاشتیم.

به تاریخ بیست و پنجم ماه یونیر سنه یکهزار و هشتصد و چهارده (۱۸۱۴) عیسوی، مطابق دوازدهم ذیحجه الحرام سنه یکهزار و دو بیست و بیست و نه (۱۲۲۹) هجریه مصطفویه علی هاجرها الف السلام و التحیه. تحریراً فی دارالخلافة طهران صانها الله عن الطوارق و الحدثان.

در ذکر

ورود و صدور سفرا و ایلچیان اطراف و

برخی از وقایع اتفاقیه این سال

در ملک ایران

میرزا محمد رضای قزوینی که سابقاً به سفارت دولت سنیه آل عثمان مأمور بود بعد از وصول به اسلامبول در کمال تکریم و تحریم به حضور سلطان محمود خان

خواندگار رفته مطالب خود را با امنای دولت در میان نهاده مقضی المرام عزم رجوع کرده، در اواخر ذیحجه همین سال وارد طهران و شرفیاب حضور حضرت شاهنشاه بی همال شده.

احمد چلبی باب العرب نیز از جانب وزیر بغداد اسعد پاشا با عریضه و پیشکش در رسید.

و از جانب ینارال نیکولای ردیشجوف سردار روسیه ایخسوف^۱ نام گرجی به تهنیت مصالحه دولتین روس و ایران [۲۱۷] و به اتفاق حاجی میرزا ابوالحسن خان به حضور مبارک آمد و خورسند بازگشت.

و نصرالله خان نوری غلام پیشخدمت خاصه حامل خلعتی زیبا و یک رأس اسب و یک قبضه شمشیر هندی و یک قطعه نشان مرصع شیروخورشید خاصه دولت علیه ایران به جانب سردار مذکور روانه شد. و پس از وصول و رجعت نصرالله خان دیگر باره از جانب سردار دولت روسیه بولکونوک بالا وانیج نام وزیر و مباشر امور عساکر با پیشکشی وافر باز آمدند و اظهار ارادت و امتنان از مراسم حضرت خاقان گیتی ستان کردند و معزز و مکرم رخصت یافتند.

و هنری الس وکیل دولت بهیه انگلیس پس از اتمام عهدنامه روانه لندن شد. و در بیست و ششم محرم الحرام که آغاز سال هزار و دوست و سی (۱۲۳۰ هـ / ۸ ژانویه ۱۸۰۴ م) بود حاجی آقا خان وزیر حاجی فیروزالدین میرزا حکمران هرات به حضور اعلیحضرت خاقانی شرفیاب و از تعدی شاهزاده محمود افغان حاکی و شاکی و استدعای استعداد و استمداد کرد. خلعتی به جهت فیروزالدین میرزا والی هرات با مثال پادشاهی معین و میرزا محمد صادق وقایع نگار مروزی روانه آن صفحات شد.

وقایع دیگر

و ابراهیم خان هزاره‌ای به واسطه افسادی که در باب امر غوریان سابقاً نموده

۱. ناسخ التواریخ: انجسوف. صحیح‌تر: کنیاز بخشکوف.

بود به توقف دارالخلافة مأمور و امارت طایفه هزاره به آزاد خان پسر محمدخان هزاره ای مفوض و مرجوع افتاد.

و مهدیقلی خان قاجار دولو را که از حکومت بندر بوشهر فارس باز آمده بود به وزارت شاهزاده آزاده محمد قلی میرزا ملک آرای مازندران مأمور و میرزا رضی حمزه کلانی وزیر او معزول گردید.

ملا محمد زنجانی که از علمای رسمیه متوقفه در دارالخلافة طهران بود به جهت قبول عامه با مردی از اواسط الناس که از باده سرخوش و در عرض راه بازار با وی عربده کرد، جمعی از عوام کالانعام را با خود یار کرده به خرابی کلیسیای ارامنه که از زمان شاه عباس صفوی ماضی در همه ایران برپاست حرکت کرده با آنکه اهل جزیه بودند به خانه ایشان رفته بشکستن خمهای شراب ناب بلوای عام برانگیخت و بعضی ابنیه آنان را در آن غوغا خراب کرد و خمهای آن طایفه را شکسته، خفتگان زیر تراب را از جریان شراب سرمست ساخت.

نواب شاهزاده حسنعلی میرزا حاکم طهران وقتی اطلاع یافت که آن متراهد خشک مغز به این آرایش نغز تر دامان شده بود، لاجرم به حکم سیاست سلطانی او را از بلده طهران اخراج بلد کردند و غرامت و خسارت اموال ارامنه را از مرتکبین مأخوذ و بدانها موصول داشتند. و محمد مهدی خان مازندرانی متخلص به شحنه که از امرا و شعرای این دولت بود بس نیکو سرود:

رباعی

زاهد بشکست از سر خامی خم می اسباب نشاط می کشان زو شد طی
گر بهر خدا شکست ایوای به من ور بهر ریا شکست پس وای به وی

حکایت ذلف آباد و

اشرار آن دیار غرابت بنیاد

الی آخره

گویند ابودلف عباسی در محال فراهان از اعمال قم دو شهر بنا کرده: یکی در زیر زمین و دیگری بر فراز آن خاک. زیر را بر بالا آورده بنای شهری نهاده و زیر زمین را

خالی ساخته عمارات و بیوتات و مساجد و معابد و دکاکین و کوچه و بازار در کمال متانت بنیاد نهاده، چنانکه اطراف آن سه فرسخ مسافت و وسعت دارد و از هر خانه زیرین به خانه فرازین سوراخی و راهی گذاشته که هم مایه روشنائی خانه زیرین شود، و هم وقت ضرورت و غلبه سپاه اعدا هر یک به شهر زیرین گریخته از تطارق و تسارق طارق و سارق مصون و محصون باشند و نام شهر را به مناسبت نام خود دلف آباد به فتح دال بی نقطه نهاد. و چون به قاعده قدیمه پارسیه دال را منقوط می کرده اند به مرور ایام ذلف آباد شهرت نموده.

علی ای حال مردم و اهالی ذلف آباد شیر و مشهورند و غالباً با حکام به منازعه برمی خیزند و در هنگام مغلوبیت به شهر نهانی زیرزمین می گریزند و بیگانه در آنجا راه ندارد، و اگر رود بازگشتن نیارد.

در این وقت با ایمانی خان حاکم فراهان یاغی شدند و گماشته او را راندند و به راهزنی قوافل پرداختند. یوسف خان سپهدار عراق ماجری بر پیشگاه خسرو آفاق عرضه کرد. عبدالله خان گرجی یوزباشی غلامان شاهپسون و خزل و پیاده خلیج و ساوه به تدمیر آن گروه سوارخ جوی مأمور شدند، هشتصد (۸۰۰) نفر از آنان استعداد کرده برابر سپاه آمده مغلوباً به سوراخهای زیرزمین گریختند. سپاه مأموره اطراف شهر آنها را مسدود کرده نشستند تا از قحط آذوق استیمان جستند و بیرون آمده فرار کردند و متفرق شدند، و شهر و خانه ایشان را خراب کردند. آن بوم اکنون مخصوص بومان ولی شهر زیرزمین هنوز برقرار است و خرابی آن کاری بس دشوار.

ذکر مأموریت

سردار دامغانی به خراسان و محاصره خوشان و

حرکت اردوی شاهی به چمن خوش ییلاق کبود جامه

سابقاً شرحی از کار نواب شاهزاده کامکار محمد ولی میرزا والی خراسان مرقوم افتاد و مأموریت سردار و مقهوریت خوانین مذکور شد، چون سردار باز آمد، دیگر باره خوانین با یکدیگر عهد موافقت بستند و با شاهزاده به مخالفت برخاستند. چون بر رأی بیضا ضیای پادشاهی بیضاوار روشن بود که ماده این نفاق و مایه

این شقاق اسحق خان قرائی است، مجدداً اسمعیل خان سردار دامغانی [۲۱۸] مأمور به خراسان شد و نواب شاهزاده والی بنا بر مصلحتی چند احضار یافت. موکب ظفر کوکب پادشاهی نیز در هفدهم رجب با جیشی دریا شکوه ذوزخ لهیب به چمن خوش بیلاق نهضت گزید.

و سردار از راه جاجرم و اسفراین به جانب خوانین خاین روانه گشت و خوانین گرد و ترک سراسر در خوبوشان جمع آمدند و اسمعیل خان سردار دامغانی، خوبوشان را به محاصره در میان گرفت و محمد خان قاجار نایب خراسان و اسحق خان قرائی به اشارت خاقانی از ارض اقدس به محاصره قلعه رادکان آمدند، قوجه خان کیوانلو حاکم آنجا و بیگلرخان چاپشلو حاکم اتک که با یکدیگر بودند در روز اول از قلعه بدر آمده جنگی رو به رو کرده به هزیمت شدند. قوجه خود را به رادکان در انداخت و بیگلرخان به دره جز محل حکومت خود در تاخت، با آنکه تسخیر رادکان در آن روز امکان داشته، اسحق خان قرائی، محمد خان نایب را بفریفته حاصل اطراف قلعه را با اموال رعایا غارتیده به اردوی سردار دامغانی روی نهادند.

مجدداً از سرکار عظمت مدار شاهنشاهی فرامین قهر آئین به امیران و آزادگان در تأکید به محاصره رادکان و خوبوشان صادر شد و خطابات سخط آمیز چنانکه کیخسرو به طوس راند به سردار طوس نهاد طوس و خوبوشان در قلع و خلع فتنه کیشان و مفسده اندیشان خراسان ابلاغ یافت. سردار که خانه زاد دولت و پرورده نعمت حضرت خاقان کیخسرو گاه افراسیاب جاه پادشاه ترک فتحعلی شاه بود هراسان شد، در بیست و هشتم شهر شعبان چون دریای جوشان به احاطه شهر خوبوشان امواج افواج متموج گشت. پیادگان کوه گرد کوه نژاد بختیاری مانند ارکان اربعه به چهار دسته انقسام یافتند و بر چهار وجهی که در چهار جانب قلعه خوبوشان سر به فلک بر کشیده بود و مشحون به جنگیان بهرام خوی کیوان نیروی اکراد و اتراک بود یورش برده شورش کرده، به عون ایزد یکتا پس از دوگانه رب یگانه و سه ساعت گذشته، چون دریای طوفان زای به چهار وجه در آمدند و در پنجم ساعت از روز گذشته نعره پنج نوبت شجاعت در شش جهت برافکنندند.

مع القصة به یک حمله مردانه، جمله مردان چار برج را طعمه شیر شمشیر و عرضه ضبارم صارم کردند، و پس از تسخیر بروج اربعه، مبارزت کوشان به معارضه

اهالی شهر خبوشان تصمیم عزم رزم کرده، عرصه بر آنان تنگ نمودند. قلعه قریب التسخیر آمد و دیگر باره پیرگرگ یوسف خوار میش کردار اسحق خان قرائی بنیاد فتنه فزائی و حیلت آرائی نهاده در نزد محمدخان قاجار نایب خراسان و اسمعیل خان سردار حکمران سمنان و دامغان به تشفع و توسط خوانین خانیه تشریحست، و از کمال فطانت و ذکا و حصانت و دهاگرفتاری امرا را اصلاح حال خود و ایشان ندانسته به چاره کار کوشید.

و به اشارت او امیرگونه خان گُرد زعفرانلو که از عظمای خوانین و حاکم خبوشان بود ولد خود رضا قلی خان را در قلعه گذاشته خود به اردوی سردار آمد. معتمدین به مشهد مقدس فرستاده عالیجنابان میرزا هدایت الله و میرزا عبدالجواد ولدین سید شهید ثالث میرزا محمد مهدی طاب ثراه را به شفاعت خود خواند. و مقرر شد که پسر او رضا قلی خان و نجفعلی خان را با نسوان ایشان و مالیات دو ساله خبوشان اطاعت کند و خود در خدمت سادات مذکور راه پیشگاه پادشاه ایران خاقان کشورستان بردارد و اگر معفو گردد به خبوشان باز آید، و رضا قلی خان و نجفعلی خان را نیز به دارالخلافة فرستد و خود در ارض اقدس همواره در خدمت شاهزاده خدمتگزار باشد.

سادات مذکوره رسیدند پسران و نسوان او بر حسب مقرر به ارض طوس رفتند و امیرگونه خان زعفرانلو و حسنعلی خان بن اسحق خان تربتی قرائی در خدمت سادات عالی درجات راه چمن خوش ییلاق برگرفته به حضور شاهنشاهی رسیدند. به شفاعت آن دو سید بزرگوار معفو شدند و سردار دامغانی از تعرض به خبوشان ممنوع آمد، مشروط بر اینکه امیرگونه خان پس از رجعت، رضا قلی خان و نجفعلی خان را به پیشگاه حضرت خاقان ایران فرستد که در خدمت باشند و اگر جز این کند دیگر به شفاعت شفعا و سادات رهائی نیابد.

بناء علیه مجدداً نواب شاهزاده والا جایگاه والی خراسان به خلعت ولایت خراسان مخلع و فراغت بال و رفاغت حال یافت، و امیرگونه خان و حسینقلی خان روانه ارض اقدس شدند، و موکب سلطانی از چمن مذکور روزی چند متفرج و مسرور در چمنهای ساواشی به بیلامیشی و اصطیاد و اصطباح و استرواح من الغدّ والی الزواج برآسود و در چارشنبه بیست و دویم شوال به دارالخلافة مراجعت و

معاودت فرمود.

ذکر مراجعت

میرزا محمد صادق وقایع نگار مروزی از هرات و
رفتن حضرت فتحعلی شاه به شکار مسیله قم و مراجعت

سابقاً ایراد رفت که میرزا محمد صادق وقایع نگار متخلص به همای به مصاحبت حاجی آقا خان وزیر هرات به اعانت و فیروزی فیروزالدین میرزا رفت، و چون از طرف دولت قوی صولت شاهنشاه ایران اطمینان و قوتی حاصل کرد به ضعف حال برادرش محمود میرزا یکدل گردید و رشید خان درّانی را با تحف و هدایای شایسته به پیشگاه خاقانی مرسل و رسول آراست، و در ذیقعدة الحرام وارد و در سرای جناب میرزا محمد شفیع صدراعظم قعود و قیام گردید. و در اواسط شهر ربیع الاول سال یکهزار و دوست و سی و یک (۱۲۳۱ هـ / اواسط ژانویه ۱۸۱۶ م) که کوی و برزن ری از اقتضای فصل دی پراز قاقم و سنجاب و ژاله [۲۱۹] و سیماب گردید و زبان زمانه بدین ابیات مؤلف در ترانه بود و استعجاباً همی سرود:

لمؤلفه

چه کرد آن شاره لعلی چه کرد آن کورته مینا
که شیخ سیمابگون حله است و تل سنجابگون دینا
هوا کافوربیزستی سما سیماب ریزستی
شمر پر تیغ تیزستی شجر پر بیضه بیضا
تو گوئی شوشه های سیم افکنندند بر برزن
تو گوئی رشته های دُر پراکندند بر صحرا
دمنها چون چمن یکسر چمنها پر سمن یکسر
فلک پر نسترن یکسر زمین پر لؤلؤ لالا

حضرت خاقان صاحبقران را نشاط شکار مسیله قم در طبع مبارک هیجان و تهاجم گرفت، در عین کافور باری هوا و سیم افشانی سما با سوارانی شیر شکار بر مراکب غزال خرام کبک رفتار بر نشسته مانند بحر ثجاج و عمان موج راه مسیله

ریگستان قم برگرفت و روزی چند با شنقاران سیمرخ شکار و چرغان غزال اوبار و شاهبازان کبک انداز و اشکریه شکارساز در آن صحرا هوای و کوهسار را از دراج و تیهو و کبک و آهو تهی کرد و فتراک را از شکار مانی نگار و غزالان مشکین قذال مملو و مشحون آورد و از آنجا به قم و قهستان یعنی کهستان و سامان بلوک اخلاج ادلاج و ازعاج گزید.

یوسف خان سپهدار گرجی و بزرگان عراقی به اردوی کیهان پوی التصاق جبهه سائی و چهره آرائی کردند و پادشاه جم جاه بعد از صید نخجیر شکارستان قم به مانند دریای پر تلاطم حرکت گزید و در دوازدهم شهر ربیع الثانی عرصه طهران از فر جنود حضرت خاقانی به مانند لنگرگاه بنادر معرض وارد و صادر آمد.

و مهدی قلی خان دولوی قاجار بیگلربیگی استرآباد و حسین و قربان ایکدر یموت را که اولاد قاتل نواب جهانسوز شاه ابوالفتح حسین قلی خان بن محمد حسن خان قاجار بودند به دست آورده به دربار خاقان صاحب قران قاجار فرستاد. قربان نام ترکمان ایکدر دانست که صورت حال او بر چگونه خواهد رفت، قبل از وقوع نوایب و مصایب خود را بکشت. حسین نام برادر او نیز همین اراده کرد و تیغی که در دست داشت برگردن خود گذاشت، مستحفظین او را محافظت کردند به دربار شاهنشاه قاجار آوردند و دیده‌های او را از حدقه برآوردند و کورکورانه او را به جهت عبرت ترکمانان دشت به گرگان فرستادند.

و در این سال میرزا فضل‌الله شیرازی مؤلف تاریخ صاحبقرانی که به رسیده‌نگاری دیوان صدارت اختصاص داشت در سلک منشیان عطارد شیوه شاهنشاهی انخراط یافت.

ذکر انقلاب خراسان و گرگان و

آمدن محمد رحیم خان خوارزمی به استرآباد و

رفتن ذوالفقار خان به محاربه محمد رحیم خان

چون خوانین خراسان با شاهزاده آن سامان محمد ولی میرزا دل راست نکردند و به اغوا و اغرای پیگرگ خراسان اسحق خان قرائی همواره اسباب فتنه و فساد

می‌چیدند و بنیاد مخالفت و عناد تشبید می‌دادند، دیگر باره شاهزاده آزاده به استدعای فرج‌الله خان افشار نسقچی‌باشی مریخ طبع پرداخت. حضرت شاهنشاه اسلام پناه او را با ده هزار (۱۰۰۰۰) پیاده و سوار روانه خراسان فرمود و میرزا محمد صادق مروزی را با رشید خان افغان فرستاده حاجی فیروزالدین میرزا روانه به هرات داشت.

و مقارن این احوال فتنه محمد رحیم خان اوزبک حکمران خوارزم روی داد. تبیین این مقال آنکه بعد از اطفای نایره فساد یوسف خواجه کاشغری و قتل آن خواجه بدنهاده، قربان قلیچ خان یموت که فتنه آرای دشت‌گرگان بود از آن صفحات به جانب گرگانج و خیوه روی نهاده، محمد رحیم خان برادر ایلتذر بن عوض ایناق بن محمد امین ایناق اوزبک قنقرات را که پس از برادر در آن صفحات نام‌آور گشته بود و گاه‌گاه بر سر بخارا و امیر آن مُلک می‌رفت و آسوده نمی‌ماند به آمدن جانب‌اترک و زکات خواستن از طایفه ترکمانیه به درک ترغیب کرد. خان مذکور نیز با سپاهی گزین به درون و مهین رفته از طوایف تکه زکات و گروگان گرفته و با سی هزار (۳۰۰۰۰) سوار به سوی گرگان و استراباد راند.

چون این خبر به عرض شاهنشاه دادگر رسید به فرج‌الله خان افشار که مأمور به خراسان و در بسطام بود اشارت رفت که راه استراباد برگیرد و ذوالفقار خان و مطلب خان دامغانی نیز بدان سوی روی نهند و به اتفاق مهدیقلمی خان فاجار بیگلربیگی استراباد به مدافعه خان خوارزم عزم جزم دارند. و خان خوارزم به سامان فندرسک و چناشک و قانچی درآمد، چون از قرب وصول ذوالفقارخان سردار که ذوالفقاری بود مسلول خبر یافت وصول لشکر ایران بدین زودی گمان نکرد و از این کار اضطراب تمام یافت فوراً فرستاده به نزد خان سردار دامغانی فرستاده اظهار کرد که: منظور و مقصود ما از آمدن به حدود استراباد اخذ زکات معموله از ترکمانیه است، منظوری جز این نداریم. اجماع قشون پادشاه ایران و تعیین سردار و میران به مدافعه و منازعه ما از چه راه است؟

چون فرستاده محمد رحیم خان خوارزمشاه بر درِ خرگاه سردار دامغانی رسید این مرد دامغانی بزرگ دل بلند همت اعتنائی به رسول خان خوارزم ننموده او را پیش نخواند و با وی در هیچ باب سخنی نراند، مقرر فرمود که: چون استماع رفته که

اوزبکان خوارزم چگور یعنی تار را خوش می‌نوازند امشب فرستاده خوارزمشاه تا صباح به گاه در خارج خیمه‌سرا نشسته برای استراحت و استرواح ما چگور بنوازد. چاکران او را پیاده کرده بر سراپرده آورده بر خاک بنشانند و حکم سردار کثیر الاقتدار را بروی راندند. او نیز تا سحرگاه ناجار بر در خیمه نشسته ساز همی نواخت و سحرگاه بی‌سخن و گفتگو و پرسش و جستجو او را رخصت معاودت دادند و بازگشت و در خدمت خان [۲۲۰] قصه بازگفت، حمل بر عجب و نادانی سردار کردند و خشم خان خوارزم بیفزود به استعداد رزم امر فرمود.

روز دیگر سردار از جای حرکت کرده به حدود پسرک که محل نزول سپاه خوارزمیه و ترکمانیه بود در آمد و برابر فرو نشست. در هنگام تسویه صفوف از اسب فرود آمده ناهار خواست، مسند بگستردند و خوان بیاوردند. محمد رحیم خان از جرأت و جسارت و قوت قلب ذوالفقارخان بهراسید و در نظرش عظیم جلوه کرد و خود در سنگر متوقف شد و جماعتی به مقابله وی فرستاد. سردار به جانبازان سمنانی و دامغانی اشارت به جنگ کرد، در حمله اول خوارزمیان را براندند و به سنگر رساندند، آن روز در گذشت و شب فراز آمد.

ذکر محاربه و مقاتله

ذوالفقار خان سردار دامغانی با

محمد رحیم خان خوارزمشاه گرگانجی و

هزیمت خان خوارزم به جانب خیوق

دیگر روز که مهر گیتی افروز از کوهسار خاوران سر بر کرده بر دشت خوارزم و گرگان بتابید، سپاه تراکمه و اوزبکیه از جای برخاستند و صفوف رزم برآراستند، توپخانه را در برابر باشکوهی تمامتر سید سدید ساخته، بزرگان خوارزم و دلبران گرگانج و هزار اسب و سرداران یموت و کولان با اسبهای قنفلی نژاد البرز نهاد صف کشیدند، و دست بر نیزه‌های سینه شکاف دلدوز برده، کله‌های بزرگ بر پیش دیده کشیده، چنانکه قانون آنان است غو و غریو در انداخته به یک باره بر سپاه سردار تاختند.

جانبازان دامغانی شنبلیکی کرده سواران ترکمان روی برگردانیدند و سواران قزلباشیه در فضای ایشان برانگیخته، جمعی را بر خاک هلاک انداختند، باز به سنگر متحصن شده متحیر بماندند. اگرچه محمد رحیم خان خوارزمی رای نداشت که از سنگر برآید و به مجادلت مقابلت کند، چندان بدان خواندند که ناچار تصمیم محاربه نموده با سی هزار (۳۰۰۰۰) کس از تراکمه و اوزبکیه از سنگر بیرون آمده، برابر سپاه ظفر پناه در آمد، در حوالی سنگر لنگر اقامت انداخت.

سرداران عساکر ایران دسته دسته و فوج فوج با توپ و تیپ به سوی خان خوارزم عزم کردند، توپچیان چابک دست از طرفین به افکندن توپ سبقت نمودند، و روی خورشید روشن را از دخان قیرقام تیره و سیاه ساخته، جانبازان دامغانی و سمنانی که در جلادت بی قرین بودند به نظام تمام پیش رفته عقده از دل ازدهای شرر بار بگشادند، محمد رحیم خان که سواری متهور و دلیر بود در آن صفحات کارهای بزرگ کرده و نام بلند برآورده داشت، پای به میدان گذاشته، سواران را امریه یورش و تاختن کرد.

سواران دلیر کله‌ها فرو کشیده با نیزه و شمشیر برانگیختند و در یکدیگر ریختند، گرد و غبار پیاده و سوار بر فلک گرائیدن گرفت و نعره دلیران گوش ملک کر کرد، ابر مصاف باریدن آغاز و صباغ صمصام بقم کاری در گرفت، جریان خون زمین را پر رود ساخت، جماعتی کثیر از تراکمه و اوزبکیه عرضه شمشیر شدند، چندانکه تاب مقاومت داشتند پای ثبات افشردند، عاقبت الامر شکستی عظیم دریافته روی برتافته از عرصه گرگان قصد اتراک کردند. شیران ایران دنبال آن رجال گرگ خصال را رها نکرده به تعاقب کوشیدند.

خان خوارزم روی باز پس نکرده چون باد صرصر راه اتراک برگرفته از رود درگذشت و شتابان در بیابان همی رفت. اردوی او نصیب سپاه ایران شد، در هر منزلی چیزی از سامان حشمتش باز ماند، در قراتکلک که سه چار منزلی گرگان و ابتدای خاک خوارزم است توپی دیگر که با او باقی بود بگذاشته تا اکنون آن محل را «توپ یاتدی» نام و معروف بین الخواص و العوام و خود مؤلف آن محل را دیده و تفصیل این واقعه را از جمعی کثیر شنیده. مع القصة سپاه منصور مظفر بازگشتند.

بیت

ز فوج شیروش شه هنوز گریان خاک بسان پیرهن یوسف است خون آلود
و شرح این فتح در طهران معروض افتاد و فرج الله خان افشار نسقچی باشی
مأمور به ارض اقدس شد، چه معلوم گردید که حرکت خان خنبوه به جانب استراباد
هم از تدبیرات و مستدعیات خوانین اکراد بود، و قلع و قمع آن طایفه بیشتر از پیشتر
لزوم یافت.

و رایت منصور شاهنشاه بزرگ و خاقان ترک فتحعلی شاه قاجار به جانب
سلطانیه شقه گشا گردید؛ و شاهزادگان بزرگوار نواب نایب السلطنه عباس میرزا و
سرکار والا محمد علی میرزای دولتشاه و حسنعلی میرزای حاکم دارالسلطنه به امر
خسرو سلیمان شان به تواتر و توالی به حضور آمدند.

ذکر مأموریت

خان نایب محمد خان قاجار

به تسخیر رادکان و دره جز و

منع حضرت خسرو گیتی ستان قاجار

نواب شاهزاده محمد ولی میرزا والی خراسان بعد از مقهوریت محمد رحیم خان
اورگنجی به فکر گوشمال و تنبیه اکراد افتاده، محمد خان قاجار نایب را با امیر
قلیح خان تیموری و عبدالکریم خان عرب بسطامی و سپاهی نامی به محاصره رادکان
مأمور فرمود و خود نیز از ارض اقدس بیرون آمده، با اسحاق خان قرائی در خارج
شهر نقل مکان و به احضار سپاه نیشابور و سبزووار امر کرد.

خان نایب را در راه معلوم افتاد که بیگلرخان چاپشلو حاکم دره جز را به حمایت
قوجه خان رادکانی عزم شبیخون بر سپاه همراه اوست، لهذا قصد رادکان را به
دره جز تبدیل کرده بر سر بیگلرخان رفت. او نیز با جمعیت خود به مقابل آمده به کُر
و فری گذرانید و فرار کرد و حصار قلعه عمارت به تصرف سپاه سردار در آمده
غارت کردند، و بیگلرخان سبای بدر رفته و آنچه از صامت و ناطق بود به تصرف
سپاه نایب در آمد، و از آنجا قصد رادکان کردند.

و [۲۲۱] نواب شاهزاده نیز از ظاهر شهر به گرد رادکان در آمد، رضاقلی خان کُرد زعفرانلو خود در خبوشان بماند و پدر خود امیرگونه خان را به حضور والا فرستاد. و دل خوانین خراسان با یکدیگر بود و زبان ایشان با شاهزاده و در ظاهر اظهار موافقت می نمودند و باطناً مخرب کار بودند، بالاخره به اتفاق چپاری با عریضه به دربار حضرت خاقان کشورستان به تشفع قوجه خان کیوانلو فرستادند.

خاقان قاجار نظر به مصلحت وقت تعهد و تصرف و توسط خوانین را در باره قوجه خان و منع محاصره رادکان قبول فرموده، به جهت اتمام حجت شاهزاده را از محاصره نهی و به رجوع مشهد امر کرد. و عباسقلی خان نوائی روانه و برحسب امر اعلی رفتار نمودند. امیرگونه خان به خبوشان و اسحق خان به مشهد مقدس آمد و در خدمت شاهزاده به تذویر و مکر و خدیعت کمافی السَّابِق اشتغال داشت و شیوه نفاق را مایه قوام و دوام دولت و عزت خود می پنداشت.

در بیان مسامحه

حضرت خاقان گیتی ستان با خوانین خراسان و ذکر حال اسحق خان قرانی و حسنعلی خان

مکرر تذکار رفت که خوانین خراسان با شاهزاده محمد ولی میرزا از کثرت بطش و سیاست و استقلالش در جزئیات و کلیات خراسان دل دگرگونه کرده بودند و خود را با وجود وی با اقتدار و اختیار نمی دانستند، و در هر حال با یکدیگر معاهده و معاهده کرده، ایالت آن جناب را مایه خرابی حال خود می شمردند. و سالی چند به تذویرات به هنگامه جوئی و فتنه فزائی اوقات بسر می بردند و دور روزگار بدیشان ملاحظت همی آراست و آنان را عشوه همی داد.

و حضرت خاقان بی مثال و سلطان بی همال که به جهت جامعه جلال و جمال در غالب امور رعایت تعدیل می فرمود بدانگونه که اقتضای رای ملک آرای آن حضرت بود رفتار و گفتار همی فرمود و پس از مصالحه روس در فتنه خراسان لختی بر اندیشید و بر وفق رأی حکیمانانه معمول همی داشت. نواب شاهزاده محمد ولی میرزا والی خراسان را در چمن خوش بیلاق به حضرت خواند و مجدداً به ولایت

حکمرانی خراسان تقویت و تربیت فرمود.

و اسحق خان قرائی دیگر باره کار را به خاطر خواه خود ندید، حسنعلی خان فرزند خود را با آنکه تازه در رکاب شاهزاده از دارالسلطنه طهران و حضور حضرت خاقان بازگشته بود به بهانه استدعای ترشیز به دارالخلافت طهران فرستاد و در معنی طالب اسباب عزل والی و الاشان خراسان همی بود و او به دارالخلافت آمده، مکنون ضمیر خدیعت تخمیر خود را بر امنای دولت آشکار کرد، ولیکن اولیای دولت عزلت شاهزاده آزاده را مصلحت دولت ندیدند و به ملاحظه رفع وحشت اسحق-خان قرائی از تفویض ولایت ترشیز به حسنعلی خان مضایقه نمودند تا مگر آن افساد به اصلاح آید و آن کلفت به الفت گراید.

و لیکن حسنعلی خان جوان نادان خون گرفته بهخت رفته جسور به علت قلیت تجربت و کثرت غرور بعد از حکومت ترشیز و مرخصی از خدمت پادشاه اعتنائی به حضرت والی و الاشان خراسان نکرده و امضای فرمان قضا مضای شاهنشاهی را به مثال شاهزاده نیکو خصال ممضی ندانسته به حکومت ترشیز پرداخت، قلعه سلطان آباد آن بلاد را که از قلاع حصینه و محکمه‌های رصینه بود انضباط و استحکام داد که روزی مأمّن و مکمن خود سازد و بدانچه اقتضای ذات اوست پردازد. چون مقصود اسحاق خان قرائی از این همه مفسده آرائی قلع و خلع شاهزاده آزاده از خراسان بود، دیگر باره حسن نامی قرائی را به طهران فرستاده صراحتاً طالب عزل شاهزاده و راغب نصب حاکمی مجدد گشت.

و نواب شاهزاده کامیاب و الامنش زیبا روش والی خراسان محمد ولی میرزا را که اطلاع بر این دقائق و حقایق بود و بر چاره این مفسد قادر و فایق کار از مدارا در گذشت و عرق عصبیت به هیجان اندر آمد، با آن استقلال چندین ساله در خاوران و کارهای بزرگ از روباه بازی این پیر گریگ مزاج و هاج به خشم اندر آمد، و ملاحظات ملکی و مملکتی را از لوحه خاطر عاطر محو کرد، در اتلاف و اهلاک او تصمیم رأی فرمود و دل از ملک خراسان برداشت و دانست که حرص پیرانه سری اسحق خان قرائی به هیچ گونه تداوی نخواهد پذیرفت، و جهل فرزند نادانش به معالجت هیچ طبیبی علاج نخواهد یافت که حکما و بلغا گفته‌اند:

عربیة

سقام الحرص لیس له دواء و داء الجهل لیس له طبیب

لاجرم به لطایف الحیل حسنعلی خان را از ترشیز به ارض اقدس خواند و در روز ورود وی مخصوصان حضرت را به ازدحام و احتشام صداقت کیشان اشارت راند. و اسحق خان قرائی و حسنعلی خان پسر او را به حضور خود خوانده آنان غافل از حوادث و نواب ارضی و سماوی و مطمئن به بواعث منی و مائی به حضور شاهزاده آمدند.

در ذکر قتل

اسحق خان قرائی و پسرش حسنعلی خان
به امر شاهزاده آزاده حکمران خراسان
نواب محمد ولی میرزا والی خاورستان

پوشیده مماناد که تربت حیدریه شهری است در خراسان معروف و بنا بر آنکه قطب الدین حیدر مقدم حیدریان در آنجا مدفون شده به تربت حیدریه موصوف، هوایش خوب و مشتمل بر پنجاه (۵۰) قریه مرغوب، فواکھش ممتاز و سیبش بهتر از به ذقن خوبان طراز، مردمش شیعی و دلیر و در مردمی بی نظیر، شهرش در زمین هموار اتفاق افتاده و حصار آن را اسحق خان گرد قرائی مذکور بنا نهاده، محتوی بر هزار و پانصد (۱۵۰۰) خانه و ایلاتش دوازده هزار (۱۲۰۰۰) مرد مردانه، و اسحق خان از اواسط الناس ایل قرائی بود و روز [۲۲۲] به روز ترقی نمود، در اندک وقتی به رأی و تدبیر تمامت آن ملک را به تصرف و تسخیر در آورد و طریق عدل و داد سپرد و گوی سبقت از امثال برد.

لاجرم آوازه شوکت و صلابت او در قلوب دور و نزدیک و بلاد ترک و تازیکی انتشار گرفت، و بین الامرا به سردار خراسان اشتهار یافت. خوانین آن صفحات مطاوعت وی کردند و به صلاح و صوابدید او رفتار نمودندی تا به ازدیاد خیل و خدم و ایل و حشم از همه در گذشت و به عقل و رای او در خراسان کس نبود و چنانکه در ضمن حالش اشارت رفت بر نواب شاهزاده محمد ولی میرزا چیره گشت

و او را بی دخل کرد، و دیگر باره به روی کار آورد، از شوکت او فرو کاست و بر حشمت خود بیفزود و فی المثل شریک دزد و رفیق قافله بود تا در این اوقات پسر خود حسنعلی خان را به عزل شاهزاده به دارالخلافت روانه کرد و حکومت ترشیز را نیز به وی تفویض فرمودند و بازگشته به ترشیز رفت و پس از مدتی به مشهد آمد. و اسحق خان در حضور نواب شاهزاده ایستاده بود و از مرگ خود بی خبر، به ناگاه پسرش حسنعلی خان با جامه سفر و موزه در رسید و بر شاهزاده سری سرسری فرود آورد، چنانکه شاید شرط تعظیم و تحریم آشکارا نکرد. شاهزاده او را پیش خواند و بدو از هر جا سخن راند. وی بنا بر غرور جوابهای لایعنی و پاسخهای بی معنی عرضه کرد و به خشونت و استغناگفتار و رفتار آراست و اظهار خودسری و سروری جلوه خواست.

شاهزاده و الاثبار از مرتبه حلم و حوصله به چندین مرحله دور و قوه غضبیه بر مزاجش استیلا گرفت، از فراشان حضور طناب خواست، فوراً طنابی بر گردن حسنعلی خان گردنکش در انداختند و او را خپه کردند، پدرش را به همان رسن به وجه حُسن به حسنعلی ملحق ساختند و جسد هر دو را در میدان ارک انداختند. چاکرانش متفرق شده به هر سو روی نهادند و کس به ضبط اموالش روانه آمد و همه حشمت و جلال او هبا و هدر شد و عمرش از هفتاد (۷۰) سال متجاوز بود. چون پدر پیر و پسر جوان با یکدیگر به یک منزل روان شدند، امرای خراسان هراسان گردیدند و بیم بر نهاد آنان غلبه کرد و به فکر کار خود افتادند.

و از جانب شاهزاده ولایت ترشیز و سرجام و خاف که ضمیمه تربت حیدریه کرده بود تصرف کردند و محمد خان پسر اسحق خان که در تربت بود ضبط آنجا را به برادر دیگرش حسینعلی خان باز گذاشته به قلعه دولت آباد که محکمه سخت بنیاد بود رفته متحصن و طاغی شد. و محمدخان قاجار نایب خراسان و قلیچ خان تیموری بر سر او رفتند و اکراد قرائی بدیشان پیوستند و به محاصره دولت آباد یک دل شدند.

و چون در این ایام آزادخان ولد محمدخان هزاره ای وفات یافته بود، ضبط ولایت جام و امارت طایفه به اسکندر خان برادرزاده محمد خان مفوض و غوریان نیز ضمیمه آن شد و بدانجا روانه گردید و میرزا عبدالکریم تفرشی مستوفی به

سفرات هرات رفت.

در ذکر فتنه خراسان و انقلاب آن سامان و مراجعت خان نایب به مشهد مقدس

حاجی فیروزالدین حاکم هرات چون از کار اسحق خان خبر یافت به تصرف غوریان طمع نمود، فتحعلی خان مروزی ساکن قلعه شکیبان من توابع هرات را با سیصد (۳۰۰) کس به تصرف قلعه غوریان فرستاد و در ولایات جام و باخرز نیز دست تطاول دراز نمود و نواب شاهزاده اسکندر خان را که به نظم غوریان فرستاده بود، اکنون به نهب و غارت و خرابی آنجا اشارت کرد. اسکندر خان بیگلریگی هزاره پس از غارت آن سامان با بنیادخان هزاره در ساخته طبیل خودسری فرو کوفت، و او با جماعتی بسیار در غوریان به دعوی برخواست و برادر خود را که در قندهار بود به لطایف الحیل بیاورد و با فیروزالدین میرزا عهد موافقت بر بست.

و محمدخان نایب چون خبر فتنه غوریان بشنید از محاصره دولت آباد در گذشت و جرگرد غوریان آمد، حاجی فیروزالدین چون آگاه شد از روی خدیعت جماعتی دور از غرض را به نزد میرزا محمد صادق مروزی که در هرات بود فرستاده بدو چنان فهمانیدند که جمعیتی از هرات به شبیخون اردوی نایب مأمورند و میرزا صادق که اسمی با مسمی داشت این دروغ را راست پنداشت و از راه خیرخواهی به نایب خبر داد. نایب را چون جمعیتی کامل نبود از غوریان حرکت کرده راه ارض اقدس برگرفت و کار بر وفق کام فیروزالدین میرزا گردید و پسرش ملک قاسم میرزا را به غوریان فرستاد و متصرف شد.

بنیاد خان هزاره‌ای نیز به اغوای محمدخان قرائی و اغرای فیروز میرزای هراتی بنیاد خلاف و غارت و اعتساف فرو چیده به زور خود و قرائی زورآباد و خاف را بی خوف غارت کرد، مجدداً محمدخان قاجار نایب با دو هزار (۲۰۰۰) پیاده و سوار رکابی و فرج الله خان افشار به تاخت احشامات کوسویه و باخرز و غوریان رفتند، بعد از تاراج و یغمای بی شمار به تربت شیخ جام یعنی احمد ژنده پیل آمدند و عساکر به تقسیم اموال منهبه پرداختند و به جهت رسانیدن نهب و غارت و